



آدید بنگدار

با مروری سریع بر چند فیلم سینمایی روز می‌توان به طرحی کلمه از چهره‌ی زن در سینما دست یافت. می‌توان بی‌برد که با وجود تلاش فراوان گروه بسیار، از اندیشمندان، منتقدان، حقوق دانان و نکره‌پردازان، تصویر ارائه شده از زن، تصویری استایسته و بایسته از او نیست. تصویری استایسته از او بی‌که دوشادوش مرا در رویارویی با همه‌ی مشکلات در طول تاریخ صبورانه ایستاده است. به همین بهانه با هم مروری به چند فیلم خواهیم داشت.

فیلم اتاق ماروین به کارگردانی جری زاکس فیلمی ملودرام روانشناختی است که بر پایه‌ی روابط انسانی میان افراد خانواده بنا شده، محور اصلی فیلم بر رابطه‌ی میان دو خواهر به نام‌های بسی (با بازی دایان کیتون) و لی (مریل استریپ) استوار است. بسی که مسئولیت نگهداری از پدرش را به عهده دارد، می‌فهمد که مبتلا به بیماری سرطان خون است، لی خواهر او از دواج ناموفقش را پشت سر گذاشته و دو پسر دارد. او در برقراری ارتباط با پسر بزرگش ناتوان است. بسی زنی آرام، محبوب و مهربان

است و لی برعکس او زنی فعال و شلوغ و عصبی.

این دو خواهر نمادی از دو گونه‌ی متفاوت زن در عرصه‌ی اجتماعی هستند. خواهرانی که هر یک آرزو دارند بتوانند جای یکدیگر باشند. آن‌ها در ضمن همه‌ی تفاوت‌هایشان، در عاطفه، خواسته‌ها و غرایز زنانه با هم اشتراک کامل دارند. و این موضوع دو خواهر را به یکدیگر نزدیک می‌کند. آن‌ها چون دو روی یک سکه در کنار هم قرار می‌گیرند و رابطه‌ی خود را شکل می‌دهند.

بسی با هنک (لئوناردو دی کاپریو) پسر بزرگ خواهرش رابطه‌ی خوبی برقرار می‌کند. آرامش و متانت او به هنک امکان می‌دهد تا به خاله‌اش اعتماد کند، از مشکلات و درد دل‌هایش با او حرف بزند و از حصار بسته‌ی وجودش بیرون بیاید. این رابطه، حسادت لی را برمی‌انگیزد، اما در نهایت، شدت گرفتن بیماری بسی و نگرانی مشترک افراد خانواده برای او، مادر و پسر را به همدردی مشترک می‌رساند و

آن دو را به هم نزدیک می‌کند. شخصیت هر دو زن کاملاً ملموس و باورکردنی ساخته شده است و بازی مریل استریپ و دایان کیتون با کنش‌ها و واکنش‌های عاطفی شان، کاملاً روان، طبیعی و ستودنی است. اتاق ماروین فیلمی واقع‌گرا و بدون تحریف در نمایش شخصیت زن است، این فیلم در ارائه‌ی صمیمیت، صداقت، عواطف و حتی حسادت‌های زنانه کاملاً موفق است.

بانی صلح به کارگردانی می‌میلدر، فیلمی خوش ساخت و نخستین کار کارگردانی زنی فیلم‌ساز است. بانی صلح دارای چفت و بست منطقی، جذابیت و کشش لازم برای چنین فیلم‌هایی است اما برخلاف روال معمول فیلم‌های گذشته، شخصیت زن فیلم، شخصیت کم‌رنگ و کم‌اهمیتی نیست. جولیا کلی (با بازی نیکول

کیدمن) دانشمند متخصص علوم هسته‌ای است که به کمک مردی نظامی، به نام سرهنگ توماس دیو، شخصیت منفی فیلم، کوردوف، را بسازد. می‌اندازد. شخصیت زن فیلم جولیا کلی با تخصص، دانش، اندیشه، هوش و درایت خود در باز کردن گره پیچیدی ماجرا سهمی بسزا دارد.

● در فیلم اتاق ماروین، دو خواهر نمادی از دو گونه‌ی متفاوت زن در عرصه‌ی اجتماع هستند.



جالب این است که حضور و تأثیر او حضوری بردانه نیست و او در هیچ صحنه‌ای از فیلم، ادای همزمانان مرد را در نمی‌آورد و با تیراندازی و بیخودهای نظامی چشم ● در احساس بینندگان را به خودخیره نمی‌سازد بلکه با همه‌ی بعداد انسانی شخصیت زن زاندیشه و دانش و دقت و هوش و سرعت انتقال خود،

در جهت پیشبرد اهداف سانی‌اش بهره می‌گیرد. مسلماً اندیشه‌ی

شخصیت اوپرون باشد به برنامه‌ی رقص و موسیقی نزدیک می‌شود، و به همین جهت نمی‌توان اوپرون فیلم اویتا را چندان جدی گرفت. اوپرون فیلم، ثمیلا از برف، نه بیانگر شخصیت تاریخی زنی اسطوره‌ای بلکه بهانه‌ای برای شکل گرفتن فیلمی موزیکال است. مدونا در این فیلم تلاشی برای نزدیک شدن به شخصیت اوپرون نمی‌کند و در آوازهای مداوم و صحنه‌های



کارگردان زن این فیلم در تکوین شخصیت هنرپیشه‌ی زن بی‌تأثیر نبوده است. به ویژه نمایش قابلیت‌های شخصیت زن فیلم در دانش‌اندوزی و توانایی وی در بهره‌برداری از دانش خود در مبارزه با پلیسی‌ها و پلشتی‌ها در خور اعتناست. می‌م‌لدر کارگردانی است که با

نخستین حضورش در سینما، توانایی چشمگیری را در این عرصه به ظهور رسانده است.

فیلم اویتا آخرین کار آلن پارکر بر اساس زندگی اوپرون، رئیس مسرخوان پرون، رئیس جمهور آرژانتین ساخته شده است. زن که اسطوره‌ای ملی در کشور آرژانتین است، دستمایه‌ی ساختن فیلمی موزیکال شده است. شخصیت اویتا با بازی مدونا خواننده‌ی مشهور پاپ آمریکا، نه شخصیتی منسجم و قدرتمند در عرصه‌ی سیاست و تاریخ که بیشتر رقصنده و آوازخوان به نظر می‌رسد. و در نهایت این فیلم بیش از آن که تصویرگر

● در فیلم بانی صلح شخصیت

زن فیلم جولیا کلی با تخصص،

دانش، اندیشه، هوش و درایت

خود در باز کردن گره پیچیده‌ی

ماجرا سهمی بسزا دارد.

پرزرق و برق فیلم، همان مدونای آشنای موسیقی پاپ باقی می‌ماند. آلن پارکر فیلم شاد و مفرحی را پیش روی بینندگان قرار می‌دهد که در آن از ژرف‌نگری نشانی نیست و دیدن آن چیزی فراتر از دو ساعت موسیقی، رقص و آواز را به بیننده نخواهد داد.

دی مور چهره‌ی مشهور

سینمای آمریکا و بازیگر

گران‌قیمت و پرطرفدار،

در آخرین حضور

سینمایی‌اش در نقش

کارگردانی ری‌دلی اسکات،

ایفاگر نقش زنی است که

می‌خواهد در آزمون عملیات جنگی نیروی

دریایی شرکت کند، او باید در میان گروه نظامی

کاملاً خشن و مردانه، در میان افرادی که با دید

تحقیر و تمسخر به او می‌نگرند و می‌خواهند از او سوءاستفاده کنند، توانایی، قدرت و ثبات خود

را به اثبات رساند و با برنده شدن در آزمایش نظامی دشواری، امکان حضور زنان را در عملیات نظامی نیروی دریایی فراهم آورد.

دی‌مور در نقش ستوان جورژن اونیل پرچمدار شخصیت زنانی است که می‌خواهند توانایی خود را در عرصه‌های مردانه به ظهور رسانند. فیلم با وجود محبوبیت بازیگر آن، نه در عرصه‌ی ساختار همچون فیلم تجاری موفق عمل می‌کند و نه در ارائه‌ی شخصیت منسجم و توانمند از زنی نظامی. صحنه‌های تمرینات سخت ستوان اونیل نرمش‌ها و ورزش‌های سنگین او، تراشیدن موی سر و پوشیدن لباس‌های نظامی و تیپ‌سازی مردانه، معرف صحیحی از قدرت و توانایی زن نیست و او را تا حد مقلد مردان تنزل می‌دهد. سرباز جین تنها می‌تواند پس از توفیق و اثبات توانایی خود، قابلیت خود را در ایفای نقشی مردانه به اثبات برساند. با این که مدت‌هاست در سینمای جدی، دوران سلحشوری‌های مردانه برای زنان به پایان رسیده، ری‌دلی اسکات در این فیلم کوشیده است تا قدرت‌های جسمانی و قابلیت‌های مردانه‌ی زن را به تصویر کشد. غافل از این که زنان دارای توانایی‌ها و خصوصیات ویژه‌ی خود هستند و ژست‌های مردانه نه تنها برای آنان فضیلت به شمار نمی‌رود بلکه حتا منش انسانی و خوی زنانه‌شان را زیر سؤال می‌برد.

جولیا رابرتز اسطوره‌ی سینمایی دختر ساده لوح و خوش قلب فیلم زن زیبا در فیلم

عروسی بهترین دوستم، به کارگردانی پی‌جی،

هوگان، در قالب شخصیتی به نام جولیان پوتر

نقش دختر عاشق پیشه‌ای را ایفا می‌کند که سعی

دارد با به هم زدن عروسی یکی از دوستان

قدیمش، خود به عقد داماد درآید. این کم‌دی

بی‌چفت و بست و پیر مکالمه، دخترتری را به

نمایش می‌گذارد که همواره از آنچه دارد

ناراضی است و در زندگی هدف مشخصی ندارد

و سرانجام داماد را به عروس وامی‌گذارد و

ارزش‌های اخلاقی را به خواسته‌های فردی‌اش

ترجیح می‌دهد. مسلماً برداشت و تلقی فیلم از

زن، به اندازه‌ی موضوع خود فیلم غیر جدی،

سطحی‌نگر و سهل‌انگارانه است و جایی را برای

بررسی دقیق باقی نمی‌گذارد.

در فیلم هر کسی می‌گه دوستت دارم، به

کارگردانی وودی آلن، روای قصه دختری‌ست از

خانواده‌های مرفه و اهل نیویورک. او همراه مادر، ناپدری، پدربزرگ، خواهر و برادر خوانده‌اش زندگی می‌کند و پدر او - که نقش آن را خود وودی آلن بازی می‌کند - هنرمندعاشق پیشه‌ای است که همواره در عشق شکست می‌خورد. وودی آلن در این فیلم مطابق روال سایر فیلم‌هایش، با دیدی انتقادی نسبت به جامعه‌ی

آمریکا و به ویژه هنرمندان و طبقه‌ی مرفه شهروندان نیویورکی نگریسته است. این دید انتقادی به هجویه‌ای موزیکال بر رفتارها، واکنش‌ها، اندیشه‌ها و زندگی آنان بدل شده که خواه ناخواه شخصیت‌های زن فیلم را نیز شامل می‌شود.

مادر (با بازی گلدی هاوون) زنی فعال و اجتماعی است که با سخنرانی‌های کسل کننده در مجامع و محافل، اهداف اجتماعی بزرگی را در سر می‌پروراند. خواهر او دختری است که قرار است با جوان موجه و ثروتمندی ازدواج کند. اما در مهمانی در اولین برخورد به جوانی آس و پاس دل می‌بازد و بعد متوجه می‌شود این جوان افزون بر زنجاری و بی‌بندوباری، دزد هم هست. وودی آلن در این فیلم زن و مرد را بی‌هیچ اغماضی از دم تیغ تیز انتقاد خود می‌گذراند و اگرچه دید او دیدی واقع‌گرا و دور از تعصب نیست و به خاطر نگاه طنزش آکنده از اغراق‌های فراوان است، اما مسلماً نمی‌توان ارزش‌های آن را نادیده انگاشت.

احساس ثمیلا از برف، عنوان فیلم زیبایی از بیل آگوست است. ثمیلا شخصیت اصلی فیلم (با بازی جولیا ارماند) دختر زیست‌شناسی گرینلندی و ساکن دانمارک است که با خودکشی مرموز پسر بچه‌ی همسایه‌اش که به او علاقه‌ی خاصی داشته، متوجه نقاط ابهامی در زندگی این کودک می‌شود. او با جستجو در زندگی این کودک، متوجه آزمایش‌های هسته‌ای در گرینلند می‌شود و پی می‌برد که کودک آخرین بازمانده‌ی نسل مورد آزمایش قرار گرفته‌ای است که قربانی فعالیت‌ها و آزمایش‌های گروهی پژوهشگر و سیاستمدار شده‌اند. ثمیلا نوار ویدئو، نوار کاست و مدارکی در این مورد پیدا می‌کند و وارد ماجرای خطرناکی می‌شود. او با کمک یکی از همسایگان پرده از این راز برمی‌دارد. بازی خوب جولیا ارماند در نقش ثمیلا به این شخصیت ابعاد محکم و باور کردنی داده است. بازی او به دلیل تردیدها و اوج و فرودهایی که در جای جای فیلم وجود دارد، بسیار جذاب و دیدنی است، رابطه‌ی او با پسر بچه‌ی همسایه که در فلاش بک‌های متعدد به بیننده معرفی می‌شود، از حس و حالی مادرانه خبر می‌دهد که به غریزه و عاطفه‌ی مادرانه‌ی شخصیت زن برمی‌گردد. کودک که مادری الکی دارد، عواطف و نیازهای احساسی‌اش را در وجود ثمیلا جستجو می‌کند و ثمیلا به عنوان نمادی از زن - مادر به خونخواهی کودک

برمی‌خیزد. این شخصیت محکم و باورپذیر و این تصویر ارزشمند از زن، موجب شکل‌گیری فیلمی خوش ساخت و دیدنی شده است.

فیلم یک شب ماندن (به کارگردانی مایک مادر است.

فیگیس) فیلم غریبی در هجو و فاداری، ازدواج و معیارهای اخلاقی خانواده است. فیلم به رابطه‌ی عشقی میان مردی سیاهپوست به نام چارلی (وسلی اسپنس)، با زنی سفید پوست به نام کرن (ناستازیا کینکی) می‌پردازد. آن دو پس از یک سال از آخرین دیدارشان یکدیگر را می‌بینند و این زمانی است که هر دو ازدواج کرده‌اند، اما پس از مدتی این زوج جای یکدیگر را عوض

برمی‌خیزد. این شخصیت محکم و باورپذیر و این تصویر ارزشمند از زن، موجب شکل‌گیری فیلمی خوش ساخت و دیدنی شده است.

به یاری‌اش بشتابد و او را از مرگ حتمی نجات دهد. جکی براون قهرمان زن آخرین فیلم کونتین تارانتینو (به همین نام) آخرین تک خال فیلم‌های ضد زن امسال به شمار می‌رود. پم‌گریر بازیگر سیاهپوست و قدیمی آمریکا که یکی از چهره‌های فراموش شده‌ی سال‌های اخیر است، در نقش جکی براون زنی را به نمایش می‌گذارد که در نقشه‌کشی، اغواگری، حيله‌گری



می‌کنند، چارلی با کرن ازدواج می‌کند و همسر چارلی با شوهر کرن. فیلمنامه‌ی بدون چفت و بست این فیلم، نه تنها روند منطقی و حس باور داشت برای چنین رویدادی را عرضه نمی‌کند بلکه زن را کلاسی قابل تبادل معرفی می‌کند که به راحتی شوهر عوض می‌کند. این بی‌بندوباری و عدم پای‌بندی به خانواده هم شخصیت زنان و هم مردان را زیر سؤال می‌برد و کارگردان در مدت ۱۰۰ دقیقه فیلمی کسل کننده به بیننده تحویل می‌دهد، که چاشنی رقص، ملودرام و سکس نیز آن را نجات نمی‌دهد.

باران شدید، به کارگردانی میکائیل سالومون، یکی دیگر از فیلم‌های حادثه‌ای و پر خرج امسال بود که برخلاف فیلم‌های حادثه‌ای اخیر هالیوود، که در آن زنان (لااقل به ظاهر) حضور بیش‌تری دارند، شخصیت زن تنها به عنوان چاشنی‌ای بی‌مزه، حضوری کم‌رنگ

● قدرت صبر و بخشندگی ... نمونه‌ی قدرت و استعداد‌های زنانه‌ی است که مردان در طول تاریخ همواره از آن‌ها بهره جسته و همواره آن‌ها را نادیده انگاشته‌اند.

و مکاری نظیر ندارد. او که مهماندار هواپیماست و برای قاچاقچیان پول حمل و نقل می‌کند، مورد سوء ظن پلیس قرار می‌گیرد، اما با ترفندی بسیار زیرکانه هم قاچاقچیان را اغفال می‌کند و هم سر پلیس را کلاه می‌گذارد. ظاهراً زنان سینمای آمریکا یا باید زنانه ساده لوح و فاقد شعور باشند یا اگر بهره‌ای از دانش و هوش دارند، این دانش و هوش حتماً باید در جهت

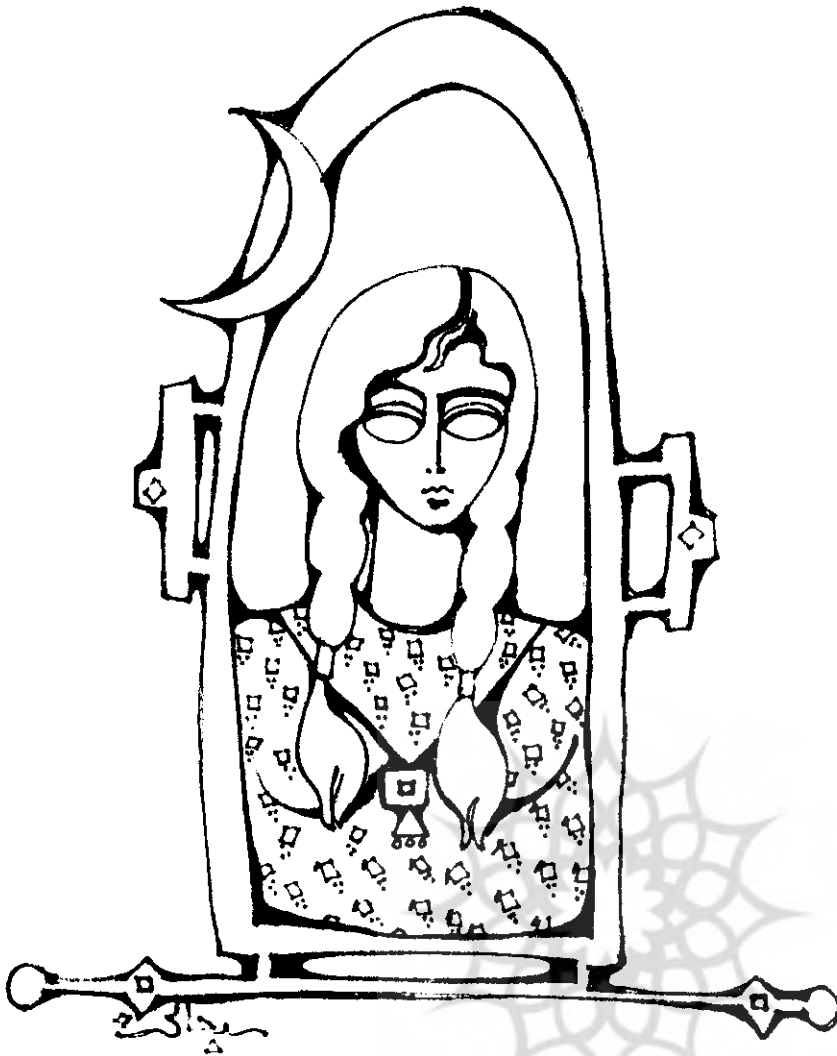
بدخواهی، سیاه‌دلی و حيله‌گری به‌کار گرفته شود. جکی براون مسلماً سرآمد چنین زنانی است، زن نیرنگ بازی که سرانجام با ظفرمندی پول‌ها را تصاحب می‌کند و با لبخندی حاکی از شادی و خشنودی بر اتومبیلش سوار می‌شود تا سفر و زندگی تازه‌ای را آغاز کند.

اما زنان سیاهپوست فیلم، غذای روح، به کارگردانی جرج تیلمن، از گروه دیگری هستند. غذای روح ملودرامی خوش ساخت است که به زندگی خانواده‌های سیاهپوست می‌پردازد. زندگی سه خواهر که هر سه ازدواج کرده‌اند، باتمام فراز و نشیب‌ها و مشکلاتشان بستر مناسبی برای شکل‌گیری فیلمی آرام و انسانی است.

مادر این سه خواهر، نماد کاملی از زن - مادر و ریشه‌ی پیوند این خواهران است. آن‌ها رسم سی ساله‌ای دارند، به این ترتیب که هر یکشنبه شام را در کنار یکدیگر در منزل پدری‌شان صرف کنند. نگه‌دارنده‌ی این آیین خانوادگی، مادر است. فیلم با تأکید بر جنبه‌های خانه‌داری مادر (تهیه و تزئین غذا، چیدن میز شام و ...) و حاصل این زحمات (دور هم نشستن، انسجام کانون خانواده) یک بعد از زندگی زنان و با نمایش کار و فعالیت دختران در عرصه‌ی اجتماع بعد دیگری از این زندگی را شرح می‌دهد. رابطه‌ی سه خواهر با یکدیگر، همدلی‌ها، حسادت‌های ریز و درشت، پشیمانی‌ها، و سوسه‌ها و صمیمیت‌های صادقانه‌شان بسیار خوب ساخته شده است. مادر که به بیماری گرفتگی رگ‌ها دچار است، بر اثر جراحی به حالت اغما فرو می‌رود و با مرگ مادر، کانون خانواده از هم می‌پاشد. مرگ مادر مترادف با خشک شدن ریشه‌های آیینی سی ساله و پیوندی پر عمق است. پیوندی که مادر همواره آن را به انگشتان دست و توان مشت شدن آن تشبیه می‌کرد.

سرانجام این سه خواهر هستند که باهمه‌ی اختلافات به سوی یکدیگر باز می‌گردند، خانه پدری را که اکنون یادگار مادر نیز هست، حفظ می‌کنند و دوشادوش هم مانند انگشتان یک دست، تبدیل به مشت محکم و استوار از صمیمیت و تفاهم می‌شوند...

قدرت، صبر و بخشندگی ... نمونه‌ی قدرت و استعدادهای زنانه‌ای است که مردان در طول تاریخ همواره از آن‌ها بهره جسته و همواره آن‌ها را نادیده انگاشته‌اند.



دل‌تمامی من

فاطمه راکمی

کسی به خامی من نیست، خوب می‌دانم
 به تلخکامی من نیست، خوب می‌دانم
 غزال وحشی عشقم که درگریز، کسی
 به تیزگامی من نیست، خوب می‌دانم
 خزان رسیده و دریاغ عمر، هیچ گلی
 به بی‌دوامی من نیست، خوب می‌دانم
 بخوان تمام مرا گرچه در جهان، غزلی
 به ناتمامی من نیست، خوب می‌دانم
 چرا گلایه کنم؟ در تمام شهر، کسی
 به نیکنامی من نیست، خوب می‌دانم
 کسی به طعنه به من گفت: «پس دلت؟» گفتم:
 «دل‌تمامی من نیست، خوب می‌دانم.»